

تحلیلی بر «فتح نامه بغداد»

به انشای خواجه نصیرالدین طوسی و پاسخ امرای شام بدان^۱

پریسا قربان نژاد

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ارومیه

Gorbannejad@gmail.com

چکیده

«فتح نامه بغداد» یک سند تاریخی مجمل و معتبر است که پس از فتح بغداد در سال ۶۵۶ هـ ق به دستور هلاکو و توسط خواجه نصیرالدین طوسی نوشته شد. این سند پیروزی از سوی حاکمی از موضع‌گیری سیاسی و عملکرد نظامی مغولان در برابر دشمنان و اهتمام جدی آن‌ها در خصوص گسترش امپراتوری مغول است و از سویی دیگر نمایان‌گر توانمندی علمی و ادبی نگارنده آن که با انشایی گیرا توانست نشانه‌هایی گویا از منویات سیاسی و مذهبی‌اش را در لفافه‌ای از تهدید و درشت‌گویی خطاب به امرای سنی مذهب شام بنویسد و به عنوان یک سند تاریخی به یادگار بگذارد. مقاله حاضر قصد دارد به بررسی و تحلیل این موضوع بپردازد.

کلیدواژه‌ها: فتح نامه بغداد، سفینه تبریز، خواجه نصیرالدین طوسی، ملک ناصر، هلاکو خان.

مقدمه

هنگامی که سلطنت از خانواده «اگتای» به خانواده «تولوی» منتقل شد^۲، مشرق اسلامی با حوادث مهم و بزرگی روبرو گشت که هرگز مانند آن روی نداده بود؛ زیرا سرداران مغول که استادان هنر جنگ بودند^۳ دیگر باقی ماندن قدرتهای آزاد و مستقل را مجاز نمی‌دانستند و قصد داشتند رقیبان ناپارسای خدا و خان بزرگ را از میان بردارند^۴ و پادشاهی مسلمانان غرب را

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۶/۳/۹؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۶/۲۵.

۲. سه تن از فرزندان تولوی به نامهای «منگو» (حک: ۶۴۸-۶۵۸ هـ.ق) و «أریک بوقا» (حک: ۶۵۵-۶۶۲ هـ.ق) و «قوبیلای» (حک: ۶۶۲-۶۹۳ هـ.ق) حکومت کردند (جهت اطلاع بیشتر نک: ابن العبری، ۲۶۱).

۳. ساندرز، ۹۰.

۴. همو، ۱۰۸.

مطیع سازند.^۱ لذا منگوقاآن (حک: ۶۴۸ تا ۶۵۸ هق) برادر کوچکش هلاگو را به عنوان نایب خود در ایران برگزید^۲ و برای او نقشه سه جانبه‌ای طرح کرد که هدف آن نابودی اسماعیلیان در ایران، خلافت عباسی در بغداد و مطیع کردن دولت ایتوبیان و ممالیک در مصر و شام بود.^۳ در این میان، مسأله بغداد و مصر و شام هدف اصلی دربار قراقوروم محسوب می‌شد.^۴ هلاگو نیز به دنبال اجرای اوامر حاکم مقتدر مغول، بسیار حساب شده عمل کرد و اگر مقاومت ممالیک در «عین جالوت» در برابر ایلخانان جهت ابقای دولت خویش نبود، دولت ایلخانی پس از نابودی اسماعیلیان و ورود به بغداد و دمشق به یک امپراطوری بزرگ تبدیل می‌گردید و دروازه‌های مصر و مغرب اسلامی نیز به روی آن‌ها گشوده می‌شد؛ هر چند این امپراطوری بی‌این پیروزی نیز چندان کم وسعت نبود.

با سقوط اسماعیلیه که با نام‌های «حشاشین» و «فدائیان» در میان خلفا، رعب و وحشت افکنده بودند، قدرت و توانایی رزمی مغولان قوت بیشتری گرفت. حتی عده‌ای از امرا و حکام به فکر همکاری با هلاگو افتادند^۵، به گونه‌ای که این امر، فتح بغداد و سرنگونی خلافت عباسی را که مأموریت اصلی هلاگو بود، سرعت بخشید. خلافتی که نفوذ سیاسی و مذهبی آن از بغداد و عراق و خوزستان فراتر نمی‌رفت و قدرت سابق خود را از دست داده بود و در حقیقت منتظر بهانه‌ای برای انحلال بود.

درخور ذکر است، مغول براساس رسم معهود خود در فتح هر منطقه شیوه تخویف و تهدید به کار می‌برد^۶ و فرمان تسلیم به حکام و قدرت‌های منطقه می‌فرستاد تا در میان آنان رعب و وحشت افکند. در حقیقت مغولان در این نامه‌ها که اغلب کوتاه و کوبنده بودند، روحیه سازش ناپذیری‌شان را منعکس می‌کردند و خود را فرستادگانی از سوی خدا می‌دانستند که مأمور فتح جهان‌اند و به دنبال سیاست ایجاد تشویش از همه ملت‌ها می‌خواستند که یا تسلیم شوند و یا

۱. همو، ۱۰۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر درباره هلاکو و اقدامات سیاسی نظامی وی نک: رشید الدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، جلد ۱، ۱۳۶۷؛ ابن العبری، ۳۷۰ تا ۳۷۸.

۳. شبارو، ۵۷.

۴. مرتضوی، ۴۲.

۵. بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ۳۳۳/۱؛ بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل و عزالدین کیکاوس دوّم سلجوقی نیز جزو این امرا بودند (جهت اطلاع بیشتر نک: رشید الدین فضل الله، ۳۰۱/۱).

۶. درباره فرمانهای تسلیم امپراطوری مغول در دوره گیوک خان به قدرتهای اروپایی مطالبی بیان شده است (نک: ساندرز، ۹۶ - ۹۸ و ۱۰۵).

آماده هلاکت باشند. آن‌ها در این نامه‌ها خان بزرگ را نماینده تنگری (خدای آسمان) بر روی زمین معرفی می‌کردند و خودداری از اعتراف به برتری او را کفر می‌شمردند. بر این اساس، آن‌ها امپراطوری مغول را یک دولت چون دولتهای دیگر جهان نمی‌دانستند، بلکه یک سلطنت عالی جهانی می‌پنداشتند که حتی سرزمین‌هایی که در درون مرزهای آن قرار نداشتند، باید فرمانبردار و زیر دست و تابعان بالقوه آن باشند. از این رو، وجود فرمانروایان توانایی چون خلیفه و پاپ را که به نظر می‌آمد مدعی حقوق وسیعی مانند حقوق «خان بزرگ» اند بر نمی‌تافتند و تنها خود را نماینده خدا برای فرمانروایی بر جهان و تأمین صلح؟ جهانی می‌دانستند و در اکثر نامه‌ها به جای آنکا بر قدرت نظامی خویش به سادگی خود را نیروهای الهی فرض می‌کردند و می‌گفتند «خدا می‌داند که چه روی خواهد داد»^۱.

هلاگو نیز در پی این سیاست قبل از فتح بغداد به همراه پیکری احضاریه آمرانه‌ای به مستعصم، خلیفه وقت عباسی (۶۴۰-۶۵۵ هـ.ق) فرستاد و خواستار حاکمیتی شد که خلافت در اوج قدرت در اختیار داشت. هلاگو در این نامه که در منابع معتبر هیچ اشاره‌ای به منشی آن نشده است، پس از شکایت از اهمال مستعصم در فرستادن قشون برای جنگ با اسماعیلیان، یادآور می‌شد که بسیاری از پادشاهی‌ها در برابر حمله مغول از پا درآمده‌اند؛ پس او نیز باید استحکامات پایتخت خویش را تخلیه کند و شخصاً در اردوی «خان» حاضر شود^۲. در بخشی از نامه چنین آمده است:

«همانا از زبان خاص و عام به سمع شما رسیده باشد که از عهد چنگیز تا امروز از لشگر مغول بر عالم و عالمیان چه رفته است و با خاندان خوارزمشاهی و سلجوقیه و ملوک دیالمه و اتابکان و غیر ایشان که خداوندان با عظمت و شوکت بودند، چه مایه اذلال رفت، به قوت خدای قدیم و در بغداد به هیچ یک از آن طوایف بسته نبود و در آنجا تختگاه داشتند، با وجود قدرت و توانایی که ما راست چگونه بر ما بسته شود. ... هر آینه چون فرمان برد ما را واجب نباشد کینه ورزیدن، ولایت و لشگر و رعیت به وی بماند ... و اگر پند نشنود و بر خلاف جدال روا دارد ... چون من از سر خشم، لشگر به بغداد کشم، اگر تو بر آسمان یا در زمین پنهان شوی ...»^۳.

محتوای این نامه هر چند خالی از تهدید و تخویف نیست، ولی در مقایسه با «فتح نامه بغداد» که پس از فتح مقر عباسیان به اکناف قلمرو خود و سرزمین‌های مجاور فرستاد

۱. همانجا؛ مرتضوی، ۸۳؛ شبارو، ۷۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر نک: ابن العبری، ۳۶۷ ب؛ ساندرز، ۱۱۰.

۳. متن هر دو نامه که بین خلیفه و هلاگو رد و بدل شده است در جامع‌التواریخ، ۷۰۰/۲ نقل شده است.

مسالمت‌آمیز به نظر می‌رسد؛ زیرا از سویی متن نامه دقیقاً در جهت مأموریت هلاگو تنظیم شده بود، بدین معنی که منگوقاآن به وی گفته بود: «اگر خلیفه بغداد به خدمت و طاعت مبادرت نماید او را هیچ تعرض نرسانی و اگر لجاج و عناد کند به دیگرانش ملحق گردانی»^۱ و از سویی دیگر مخاطب نامه، شخص خلیفه است که در جهان اسلام از مقام معنوی برخوردار بود؛ بنابر این هلاگو می‌بایست با لحنی نرم‌تر سخن می‌گفت و جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. به دنبال موضع‌گیری نابخردانه خلیفه بغداد^۲، هلاگو که از روز حرکت به سوی ایران به مسأله بغداد توجه داشت و تمهیدات سیاسی و نظامی و بهانه‌جویی‌های وی برای فراهم آوردن مقدمات تسخیر بغداد حاکی از سبق تصمیم وی در این مورد بود، دست به مشورت‌های مکرر و استصواب‌های مختلف زد و گاه حتی تظاهر به بیمناکی از دولت عباسی نمود که همه نوعی بازی سیاسی برای آماده‌سازی افکار عوام و خواص در آستانه وقوع یکی از بزرگترین وقایع سیاسی، اجتماعی و تاریخی بود.^۳ بالاخره نیز تصمیم قطعی بر فتح بغداد گرفت و در سال ۶۵۶ ه.ق. دروازه‌های بغداد به روی مغول باز شد.^۴

اما اولین اقدام سیاسی هلاگو پس از فتح بغداد و قتل خلیفه، ارسال «فتح‌نامه‌هایی» به نزد فرمانروایان مسلمان ایرانی و غیرایرانی بود تا آن‌ها را از کار بزرگی که انجام شده بود رسماً آگاه کند و ضمناً هشدار می‌باشد مبنی بر تمکین از حکومت مغول و برحذر داشتن ایشان از خیال سروری و گردنکشی؛ و به دلیل اهمیت منطقه شرقی دریای مدیترانه و در رأس آن سلاطین مصر و شام که خود را منجی دنیای اسلام در برابر صلیبیون می‌دانستند و مدعی حقی خاص برای خود بودند، فتح‌نامه‌ها^۵ مهم‌تر و توأم با تهدید و تطمیع، به انشای خواجه نصیرالدین

۱. میرخواند، ۷۰/۲؛ رشید الدین فضل الله، ۳۷۰/۱.

۲. زیرا تجربه نشان داده بود که فقط تسلیم بلاشرط به فرمانروایی مغول می‌تواند جان ملتی را از مصیبتی خونین نجات دهد.

۳. مرتضوی، ۳۴.

۴. کانون‌های مختلف سیاسی و مذهبی در بغداد که با هم اختلاف داشتند به خصوص اختلافات شیعه و سنی تأثیر بسیار بدی بر اوضاع داشت و موجب آشفتگی امور و انهدام قدرت دستگاه خلافت شد (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ۱۲۰/۳).

۵. در نوزدهم ربیع الاول هلاگو فرستادگان صاحب حلب را از بغداد بازگردانید و نامه‌ای را به انشاء خواجه طوسی به صاحب حلب فرستاد که احتمالاً در ربیع الاول سال ۶۵۶ ه.ق بوده باشد، یعنی پس از فتح بغداد در محرم و صفر همان سال که یکی بلافاصله پس از فتح بغداد به امرای شام فرستاده شد و دیگری در ۱۹ ربیع الاول به صاحب حلب نوشته شد که کوتاه تر و تقریباً شبیه به مضمون نامه اول است (برای اطلاع بیشتر نک: مدرس رضوی، ۳۴).

طوسی به زبان عربی ارسال شد.

بررسی منابع مربوط به «فتح نامه»

نظر به اینکه «فتح نامه بغداد» از اسناد مهم تاریخی به شمار می‌آید، ابتدا شایسته است در منابع دست اول مربوط به فتح بغداد مورد بررسی قرار گیرد. در این خصوص می‌توان به سه دسته از منابع اشاره نمود.

۱- منابعی که هیچ اشاره‌ای به «فتح نامه» و نویسندگان آن ندارند، مانند *طبقات ناصری* قاضی منہاج سراج جوزجانی که در سال ۶۵۸ هـ ق و اندکی پس از سقوط بغداد به نگارش درآمده و یا *الحوادث الجامعة* ابن فوطی که کتاب خود را یک سال پس از فتح بغداد در سال ۶۵۷ هـ ق نوشت؛ *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة* نوشته ابن طقطقی که به سال ۷۰۱ هـ ق و *جامع التواریخ* رشید الدین فضل‌الله همدانی که در حدود ۷۱۰ هـ ق با همکاری دانشمندان ایرانی، چینی، قراختایی/ختایی، هندی و ایغوری ساکن در دربار مغولان ایران به نگارش و تألیف درآمد و یکی از با ارزش‌ترین آثار این دوره است.^۲ در این آثار با آنکه به نقش خواجه طوسی در فتح بغداد اشاره شده، ولی سخنی از انشای «فتح نامه» و منشی آن به میان نیامده است.

۲- منابعی که در آن‌ها به «فتح نامه» اشاره شده و متن آن نیز ضمیمه گردیده است، اما از نویسندگان آن نامی برده نشده مانند *تاریخ مختصر الدول* ابن العبری (نگارش یافته در ۶۲۴/۶۸۱ هـ ق) در این مأخذ معتبر و بی‌طرف چنین آمده است: «در سال ۶۵۷ هـ ق هلاکو نماینده خود را با یک نامه به نزد ملک ناصر فرمانروای حلب فرستاد و در نامه چنین نوشته شده بود...»^۳ و همچنین در *تاریخ سلاجقه* آق سرایبی (تاریخ نگارش ۷۲۳ هـ ق) آمده: «هلاکو پس از فتح بغداد همت بر قصد دیار شام گماشت و در آن تفکر و تدبیر، نامه به ملک ناصر نوشت...»^۴ و سپس

۱. در *الحوادث الجامعة* هنگامی که در احوال قاهر چنگیزخان سخن می‌گوید، نامه‌ای از خواجه می‌آورد که در سال ۶۶۱ هـ ق به دست صفی‌الدین عبد المؤمن بن ابی المفاخر به مدینه السلام فرستاد و نامه‌ای کوتاه است و همچنان در این نامه نیز از صولت و قدرت مغول سخن می‌گوید (۵۵۶/۴).

۲. آژند، «تاریخ/تاریخ نگاری»، *دانش نامه جهان اسلام*، ۱۴۵/۶؛ البته در *جامع التواریخ* رشید الدین فضل‌الله نامه‌ای آورده شده که کاملاً با فتح نامه بغداد متفاوت است.

۳. ابن العبری، ۳۸۰.

۴. آق سرایبی، ۵۱. تاریخ سلاجقه آق سرایبی هر چند راجع به تاریخ سلاجقه روم است، اما درباره این نامه نیز -

متن «فتح نامه» را به طور کامل آورده است. در دوره‌های بعد، کتاب روضة الصغای میر خواند (۹۰۲ هـ. ق) نیز به ارسال این نامه اشاره‌ای گذرا دارد: «هلاگو پس از فتح بغداد یرلیغی به امرای شام فرستاد و ایشان را به اطاعت و بندگی دعوت کرده بود...»^۱ و سبکی در طبقات الشافعیه الکبری صورت نامه دیگری را از هلاگو به ملک ناصر ذکر کرده، که هر چند از منشی آن نام نبرده، ولی چون به روش نامه‌های خواجه است، تصور می‌شود که انشای وی باشد.^۲

۳- اما دسته سوم منابعی‌اند که نه تنها به نگارش نامه و متن آن اشاره دارند، بلکه از نویسنده آن نیز نام می‌برند. در این میان می‌توان از کتاب تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار مشهور به تاریخ وصاف تألیف شرف‌الدین (شهاب‌الدین) عبدالله وصاف شیرازی نام برد و شاید بتوان آن را اولین مأخذ معتبری شمرد که متن کامل «فتح نامه» و جواب امرای شام بدان را آورده و بقیة مورخان و نویسندگان ادوار بعد اغلب از نسخه و متن وی پیروی نموده‌اند.^۳ وصاف در این باره چنین می‌گوید: «از حکم اشارت پادشاه مولانا اعظم نصیر الدین رُوَّحَ اللهُ رُوَّحَهُ این فتح نامه که جان حکمت را در پیکر بلاغت زند نگه داشته ...»^۴. مأخذ دیگری که در آن، این اثر تاریخی و نام منشی آن ذکر شده و از منابع نزدیک به واقعه فتح بغداد است، مجموعه مشهور به سفینه تبریز است. مؤلف این مجموعه با ارزش ابوالمجد محمد بن مسعود بن عبدالمجید تبریزی است که آن را در سالهای ۷۲۱ تا ۷۲۳ هـ. ق گردآوری و کتابت کرده است.^۵ یازده اثر از آثار خواجه نصیر الدین طوسی در این مجموعه آمده، از جمله: رساله آغاز و انجام، اوصاف الاشراف، تاریخ خوارزمشاهی، تفسیر سوره اخلاص، الزبده فی الهیة، مدخل منظوم... تاریخ نگارش همه این آثار ربیع الاول سال ۷۲۳ هـ. ق است^۶ و آخرین اثر در ۲۷ ربیع

← اطلاعاتی داده شده است.

۱. میرخواند، ۸۹۷/۴.

۲. سبکی، ۱۱۶/۴.

۳. سه بخش از کتاب وصاف الحضرة در تاریخ ۷۰۳ هـ. ق توسط خواجه رشید الدین فضل الله به غازان خان تقدیم شد و بخش دیگری از کتاب در ۷۱۲ هـ. ق به اولجایتو تقدیم گردید، به نظر می‌رسد، این «فتح نامه» در سه بخش نخست کتاب قرار داشته باشد که در ۷۰۳ هـ. ق به غازان خان تقدیم شده است، (جهت اطلاع بیشتر نک: مرتضوی، همان، ۳۴۰؛ آژند، «تاریخ تاریخ نگاری»، دانش نامه جهان اسلام، ۴۵۱/۶).

۴. وصاف الحضرة، ۸۳.

۵. پورجوادی، پیشگفتار، سفینه تبریز، ۳.

۶. سفینه تبریز، ۴۴۰.

الأول همان سال به نگارش درآمده، یعنی نامه است. ابوالمجد تبریزی نامه را چنین معرفی کرده است: «کتاب من حضره هلاگو خان الی الشام من انشاء المولی السعید نصیر الحق و الدین الطوسی طاب مئواه...»^۱.

اما اینکه چرا «نامه هلاگو به امرای شام» را ابوالمجد تبریزی در سفینه ذوقی و علمی خود آورده است، به نظر می‌رسد که وی به شکل و فرم ادبی آن توجه داشته است؛ زیرا از سویی این نامه از شاهکارهای ادبی آن عصر به شمار می‌آید^۲ و به طور مشخص حکایت از اطلاعات عمیق خواجه در زمینه ادبیات عرب دارد و تبحر وی را در بلاغت و فصاحت نشان می‌دهد، و از سویی دیگر آثاری که از خواجه طوسی در سفینه گردآوری شده در موضوعات مختلف است و جهت گیری خاصی ندارد و رویکرد اصلی سفینه عمدتاً به سمت آثار ادبی، فلسفی، علمی، عرفانی و تاریخی است، نه صرفاً آثار سیاسی. همچنین با آنکه بعضی از قسمتهای سفینه به دلیل رسم الخط کاتب و یا کم رنگ بودن متن و یا رطوبت دیدگی، ناخواناست و حتی کاتب نسخه سفینه پس از نقل نامه می‌نویسد: «نقلت من نسخه سقیمه»، با این حال در یک مقایسه ساده می‌توان گفت که متن منقول در سفینه با آنچه در تاریخ و صاف آمده، بسیار شباهت دارد.

همچنین در مجموعه مقالات گردهم آیی علم و فلسفه در آثار خواجه نصیرالدین طوسی و در مقاله‌ای به زبان فرانسه از خانم سیما ساجد آرسینی با عنوان «نامه به ملک ناصر» مجموعه‌ای از نامه‌های سیاسی با عنوان فراید (فواید) غیائی معرفی شده است که یوسف اهل پسر شمس الدین محمد بن شهاب الدین عبدالله جامی در سال ۸۲۵ هـ ق مطابق با ۳۲-۱۴۳۱ میلادی آن‌ها را جمع آوری و به وزیر غیاث الدین خواجه پیر احمد تقدیم کرده است. هر چند نگارنده خود این مجموعه را مشاهده نکرده، اما لازم دانست آن را در بین منابع دسته سوم ذکر کند؛ زیرا بنابر گفته نویسنده مقاله نام خواجه نصیرالدین طوسی و متن فتح نامه و جوابیه امرای شام در آن ذکر شده است. خانم آرسینی می‌نویسد: «اولین و مهم‌ترین فصل فراید از تبادل نامه‌ها بین سلطان‌ها و پادشاه‌ها و امیران بحث می‌کند. از نامه‌ای به زبان عرب که نصیر الدین طوسی به حکم هلاگوخان نوشته است باخبریم. این نامه به سلطان قاهره ملک ناصر نوشته شده است... این سندی قانونی است و از نظر بسیاری از تاریخ نویسان سند خطاریه است که بوسیله نصیر طوسی به ملک ناصر نوشته شده است... و بعد از سقوط بغداد و نابودی

۱. همان، ۴۳۹.

۲. صفا، «تحریرات خواجه»، یادنامه خواجه، ۱۵۴.

خلافت عباسی در ۱۲۵۸م نوشته شده و به سفیران الناصر که به بغداد مسافرت کرده بودند، تحویل داده شده است ... این نامه نگاری‌ها که تهدید آمیز و پر دردسر هستند در واقع شروع یک لشکرکشی علیه سوریه است ...^۱ باید گفت: متن نامه که در کتاب به صورت اسکن چاپ شده، خلاصه‌تر از متنی است که در *وصاف الحضره* یا *سفینه تبریز* یا منابع دیگر آمده است؛ زیرا چند سطر از اول و آخر فتح نامه در آن موجود نیست و از متن نیز جملاتی حذف شده است. تقریباً نصف آخر جوابیه امرای شام در فرایند غیابی موجود نیست. شاید این اختلاف ناشی از فاصله زمانی نزدیک به دو قرن باشد.

بررسی نکات اختلاف نسخ

با مقایسه سه مأخذ معتبر *تاریخ وصاف*، *مسامره الاخبار* و *سفینه تبریز* که فتح نامه در آن‌ها درج شده، می‌توان دریافت که هر سه نسخه علی‌رغم تفاوت‌های جزئی در متن که بیشتر مربوط به رسم الخط و برخی کلمات و ... است، از نظر محتوا تقریباً یکسان می‌باشند و اختلاف نسخه‌ها لطمه‌ای به محتوای آن‌ها وارد نمی‌سازد. اختلاف نسخ را می‌توان بدین‌گونه تقسیم بندی کرد:

- ۱- اختلاف در الفاظ و برخی جملات، به عنوان مثال در نسخه *وصاف*، نامه با «اللهم فاطر السموات و الارض»^۲ آغاز می‌شود و در آق سرایی با «باسمک فاطر السموات و الارض»^۳ و در *سفینه* با «بسم الله الرحمن الرحيم»^۴.
- ۲- اختلاف در ذکر نام امرایی که نامه خطاب به آن‌ها نوشته شده است، مثلاً در نسخه *وصاف* آمده است: «يعلم الملك الناصر و سيف الدين بن يغمور و علاءالدين القشيمري ...»^۵ اما در *مسامره الاخبار* به جای سيف‌الدين بن يغمور، جمال‌الدين يغمور و علاءالدين القشيمري و حسام‌الدين قشتمر و سم‌الموت ... آمده است^۶ و در این مورد *سفینه* به *مسامره الاخبار* شبیه‌تر

۱. آرسینی، «نامه به ملک ناصر» مجموعه مقالات *گردهم آبی علم و فلسفه در آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، ۱۹۲.

۲. *وصاف*، ۸۴.

۳. آق سرایی، ۵۱.

۴. *سفینه*، ۴۴۰.

۵. *وصاف*، ۸۴.

۶. آق سرایی، ۵۲.

است.^۱

۳- جابه‌جایی کلمات و کوتاه و بلند شدن برخی جملات در جاهایی که عمدتاً حاوی مضامین تهدیدآمیزند و اختلاف و جابه‌جایی آن‌ها به مضمون نامه لطمه‌ای نمی‌رساند، مانند جملات پایانی نامه که در نسخه *وصاف* و *سفینه* بدین گونه است: «و لم نُبْقِ لَكُمْ جاهاً و لا عزاً و لا تَجْدونَ مَنّا كهفاً و لا حرزاً وینادی علیکم منادی الفنا هل تُحِسُّ مِنْهُمْ مَنِ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً قد انصفناکم إذا ارسلناکم...»^۲؛ اما در *مسامره الاخبار* چنین آمده است: «لم یبق منکم باقیة و تذهبونَ مَنّا عظمَ خاطیة و تصیح الارض منکم خالیة و قد انصفناکم إذا ارسلنا»^۳ مسلماً دقت در هر دو جمله ادعای فوق را ثابت می‌کند که از نظر محتوای کلام تفاوتی بسیار با هم ندارند.

۴- اختلاف در صیغه غایب و مخاطب افعال که به وفور در نسخه‌ها قابل مشاهده است، مانند «فای ارضِ تحویکم و ای بلادِ تأویکم»^۴ در مقابل «فای ارضِ تحویکم وای بلادِ یاویکم»^۵.

۵- اما تنها جمله‌ای که در نسخه‌ها به نظر می‌رسد از نظر محتوایی مورد اختلاف است، جمله‌ای است که خواجه طوسی به هنگام توصیف عملکرد مغولان آورده است؛ این جمله در نسخه *وصاف* و *سفینه* چنین است: «أظهرنا فی الارض الفساد»^۶، یعنی در زمین فاسد را آشکار کردیم، اما در *مسامره الاخبار* آمده است: «طهرت الارض من الفساد»^۷، یعنی زمین از فساد پاک شد. این دو جمله از نظر معنی کاملاً با هم مخالفاند و قطعاً با توجه به جملات پیش و پس آن و نیز عملکرد مغولان و خلق و خوی وحشی‌گری آن‌ها نقل *وصاف* و *سفینه* صحیح به نظر می‌رسد؛ احتمالاً نویسنده *مسامره الاخبار* از آوردن جمله بدان صورت منظور خاصی داشته که با هدف خواجه سازگار نیست.^۸

۱. سفینه، ۴۴۱.

۲. *وصاف*، ۸۴؛ سفینه، ۴۴۰ و ۴۴۱.

۳. آق سرائی، ۵۲.

۴. سفینه، ۴۴۱.

۵. آق سرائی، همانجا.

۶. *وصاف*، ۸۴؛ سفینه، ۴۳۹.

۷. آق سرائی، همانجا.

۸. نک: سطور بعدی.

بررسی ویژگی‌های «فتح نامه»

الف - ویژگی‌های ادبی

براساس منابع معتبر، اغلب مورخان و نویسندگان دو ویژگی مهم «فتح نامه» را صورت ادبی و محتوای سیاسی آن دانسته‌اند؛ در واقع یکی از توانایی‌های خواجه طوسی که او را بر سایر حکما برتری بخشیده، بلاغت و شیوایی کلام و وسعت اطلاعات ادبی اوست، چنان که نام وی در اکثر تذکره‌الشعرا آمده است. از جمله خصائص سبک وی برخلاف نویسندگان دوره مغول، سادگی و شیوایی است که مشکل‌ترین دقائق حکمت را در قالب الفاظ روان و سهل و با تعبیری نیکو و روشن بیان می‌کند، به عنوان مثال از کتاب *اخلاق ناصری*، *سیر و سلوک* و *آغاز و انجام* در فارسی و شرح *اشارات* مخصوصاً «نمط مقامات العارفين» که در آن قصه عرفانی سلیمان و ابسال را در نهایت بلاغت نگاشته، تبخّر وی در نثر نویسی به عربی و فارسی ثابت می‌شود.^۱

«فتح نامه بغداد» نیز که به امر هلاکو به ملک ناصر و سایر سلاطین ممالک مجاور فرستاده شد، یکی از آثار خواجه طوسی به زبان عربی است که تأثیر عمیقی در محافل ادبی آن عصر به جا گذاشت و این موضوع از جوابی که بدان داده شده، کاملاً هویداست. اغلب مورخان و اهل ادب، آن را شاهکار ایجاز و در بردارنده صنعت تضمین آیات معرفی کرده‌اند.^۲ حتی وصّاف الحضرة که خود یکی از مورخان و اهل ادب زمان است، در این باره چنین می‌نویسد: «از حکم اشارت پادشاه مولانا اعظم نصیرالدین رَوَّحَ اللهُ رُوْحَه این فتح نامه را که جان حکمت در پیکر بلاغت زنده داشته است در موجزترین عبارتی و معجزترین اشارتی محتوی بر اعلان چنان فتح نامدار...»^۳ و یا آق سزایی چنین قضاوت می‌کند: «هر دو نامه [منظور نامه خواجه و جوابیه امرای شام] از نوادر است و در غایت بلاغت...»^۴ دیدگاه این دو مورخ حاکی از تبحر خواجه در نثر عربی و ارزش ادبی نامه‌هاست که خواجه را نه تنها مرد سیاست بلکه فردی ادیب با انشایی گیرا و فاخر معرفی می‌نماید. البته در متن جوابیه امرای شام نیز به این نکته اشاره شده است «ماکان الغرض الا اظهار بلاغتک و اعلام فصاحتک»^۵.

۱. صفا، همان، ۸۶.

۲. تویسرکانی، ۵۹.

۳. وصّاف، ۸۳.

۴. آق سزایی، ۵۱.

۵. صفا، ۸۸.

در خصوص ویژگی‌های ادبی نامه باید به نکات ذیل توجه کرد:

۱- یکی از ویژگی‌های ادبی نامه کاربرد صنعت تضمین الآیات است بدین معنی که نگارنده برای ادعاهای خود، آیاتی از قرآن را استشهاد می‌آورد و چون هدف از نگارش نامه نشان دادن چیرگی و توانمندی مغولان بود، آیات به کار رفته نیز جملگی، آیات جلالیه هستند. به عنوان مثال هنگامی که وجود فسق و عصیان و حسد و طغیان را در میان امرای شام گوشزد می‌کند آیه «فالیوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون فی الارض بغیر الحق و بما كنتم تفسقون»^۱ و یا «سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون»^۲ را به کار می‌برد و آن گاه که امرای شام را از شعله ور شدن آتش جنگ می‌ترساند آیه «و ما ادريك ماهيه نارٍ حاميه»^۳ را آورده است. حتی شروع نامه با آیه «اللهم فاطر السموات و الارض»^۴ به نظر می‌رسد، حاکی از آن است که اعمال و رفتار خان مغول را از جانب خالق هستی و ذلت عباسیان را امری مقدر (تقدیر الهی) می‌شمارد.

۲- خواجه طوسی نه تنها از آیات قرآن برای تفهیم کلام استفاده می‌کند، بلکه لغات و واژه‌های قرآنی را نیز در نامه به کار می‌برد. مانند «ضَنَّ بِالْمَالِ» که به قول تحشیه نویسنده و صاف^۵ یادآور قول خداوند متعال در آیه «و ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٌ»^۶ است و یا لفظ «خطاء» که اشاره به «و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»^۷ دارد و یا کلمه «حِثٌّ» مانند «يُصْرُونَ عَلَى الْحِثِّ الْعَظِيمِ»^۸ و نمونه‌های فراوانی از این واژه‌ها که دقیقاً در معنای قرآنی آن به کار رفته است.

۳- صنعت طباق یا تضاد نیز که باعث شیوایی کلام در ادبیات عرب است، از جمله صنایع ادبی به کار رفته در فتح نامه می‌باشد مانند: «عزیزکم لدینا ذلیل و کثیرکم عندنا قلیل».

۴- در این فتح نامه جمله‌هایی کوتاه و مستقل به کار رفته و به حداقل کلمات لازم اکتفا

۱. احقاف، ۲۰.

۲. شعراء، ۲۲۷.

۳. قارعه، ۱۰.

۴. در نسخه سفینه بسم الله الرحمن الرحيم آمده است (ص ۴۲).

۵. در نسخه‌ای که نگارنده از آن استفاده کرده است حاجی آقا بن عبدالله تبریزی در سال ۱۲۷۲ کتاب و صاف را تحریر کرده است و برای برخی کلمات در کنار کتاب تحشیه نوشته شده و این کتاب از روی چاپ بمبئی در کارخانه آخوند ملا صالح صحاف در تبریز و توسط پسرش محمد مهدی مجدداً به چاپ رسیده است در عهد دولت اعلی حضرت ناصر الدین شاه قاجار ...

۶. تکویر، ۲۴.

۷. انعام، ۱۴۲.

۸. واقعه، ۴۶.

شده است و هر جمله معنی خود را تمام و کمال می‌رساند و به متمم و مکمل احتیاجی ندارد و به شیوه قدیم عطف متوالی جُمَل به یکدیگر باقی است و جمله‌ها بی‌قاعده و مشوّش نیست مانند «أَنَا جِنْدَالَهُ، خَلَقْنَا مِنْ سَخَطِهِ وَ سَلَطْنَا عَلَى مَنْ حَلَّ عَلَيْهِ غَضَبُهُ فَلَكُمْ بِمَنْ مَضَى مُعْتَبَرٌ وَ مِمَّنْ قَتَلْنَا مُزْدَجِرٌ فَاتَّعَظُوا بِغَيْرِكُمْ وَ سَلِّمُوا إِلَيْنَا أَمْرَكُمْ...»^۱.

۵- باید توجه داشت که ذوق زمانِ خواجه (قرن هفتم) بیشتر به سمت «لفظ» معطوف بود^۲، ولی خواجه ارزش و اصالت معنی را از نظر دور نمی‌دارد و در سراسر فتح نامه روانی و سلاست معنی و زیبایی و هم‌آهنگی کامل لفظی به چشم می‌خورد و این نکته بر اهل ذوق پوشیده نیست که تلفیق میان دو عنصر لفظ و معنی با این کیفیت جز از استادان فن نویسنده‌گی و شعر بر نمی‌آید^۳، مانند: «فَقَدْ أَعْدَرَ مَنْ أَنْدَرَ وَ أَنْصَفَ مَنْ حَدَّرَ فَالْحَصُونُ بَيْنَ أَيْدِينَا لَا تَمْنَعُ وَ الْعَسَاكِرُ لِقَاتِلِنَا لَا تُرَدُّ».

۶- همچنین جملات نامه موزون و مسجع و پرمحتواست و یادآور کلام «قُلُّ وَ دَلُّ» چنان که گاه سیاق قرآن کریم را در ذهن انسان مجسم می‌سازد و یا مانند شعر، کمال معنی را به اجمال اسلوب پیوند می‌دهد و اثری به وجود می‌آورد که اگر از حیث زیبایی و کمال و تناسب با شعر کاملاً برابر نیست لاقلاً زیاد هم از آن دور نیست مانند: «قَدْ خَرِبْنَا الْبِلَادَ وَ اِیْتَمْنَا الْاَوْلَادَ وَ اِظْهَرْنَا فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ فَعَلِیْكُمْ بِالْهَرَبِ وَ عَلَيْنَا بِالطَّلَبِ فَای الْاَرْضِ تَحْوِیْكُمْ ... خِیَوْلْنَا سَوَابِقَ وَ سِیُوفِنَا قَوَاطِعَ ... عِدَدْنَا كَالرَّمَالِ فَمَنْ رَامَ اِمَانَنَا سَلِمَ وَ مَنْ رَامَ حَرْبِنَا نَدِمَ»^۴.

به طور کلی لحن نامه بسیار قاطع و کوبنده است، چنان که گویی پادشاهی متکبر با زیردستان ضعیفش سخن می‌گوید؛ یکسره در راستای تأمین هدف مغول است و برای درک این موضوع آشنایی اجمالی با ادبیات عرب کافی است.

ب- محتوای سیاسی

ویژگی مهم «فتح نامه بغداد» که در منابع دست اول و به تبع آن مطالعات و تحقیقات جدید

۱. و صاف، ۸۴.

۲. خطیبی، «نثر فارسی در قرن هفتم و سبک آثار خواجه نصیر الدین طوسی»، در یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی، ۴۸ و ۴۹.

۳. زیرا اگر نثر روان و مرسل باشد طبعاً در آن لفظ مجال خودنمایی نخواهد داشت و اگر به جانب تقارن لفظی و زیبایی میل کند، معنی البته در آن از صراحت و سهولت خواهد افتاد (همو، ۵۰).

۴. و صاف، ۸۴؛ سفینه، همانجا.

مورد توجه قرار گرفته است، محتوای سیاسی آن است. در *وصاف/الحضرة* آمده است: «محتوی بر اعلان چنان فتح نامدار و اظهار شدید سطوت و مزید اقتدار و ترعید اعطاف و سکان امصار و تخویف ولاء و حکام اقطار و انذار به شوکت استظهار به شامات فرستاد»^۱ و در *مسامرة/الخبار* چنین بیان شده است: «هلاگو بعد از فتح بغداد همت بر قصد دیار شام گماشت و در آن تفکر و تدبیر نامه به ملک ناصر نوشت متضمن تهدید و توعید عظیم و جواب ملک ناصر در غایت صولت و صلابت...»^۲ در واقع هر دو مورخ در بیان کلی، سراسر نامه را حاوی تحریک، تهدید و ایجاد رعب و وحشت و اختلاف در بین امرای مصر و شام دانسته‌اند و آن را نماد قدرت طلبی مغول معرفی کرده‌اند.

اما درباره نگارش «فتح نامه بغداد» به عنوان یک حرکت سیاسی از سوی هلاگو توجه به چند نکته ضروری است:

۱. همانگونه که گفته شد ایجاد ترس و وحشت و شرح قهر و غلبه و اشاعه این گونه اخبار دهشتناک جزئی از سیاست ارباب و تخویف و مورد علاقه سلاطین مغول بوده است و در اسناد رسمی و مدارک فرمانروایان مغول به صراحت ذکر شده^۳ و از آن، برای حفظ امنیت و سلامتی خود بهره می‌بردند تا خصم را به تسلیم وادارند^۴ از سویی سیاست نهایی مغول معدوم ساختن همه مراکز قدرت نظامی و سیاسی و روحانی در شرق و غرب امپراطوری چنگیزی بود و آخرین پناهگاه و سنگر مسلمانان سلاطین شام و مصر بودند که در برابر کشور گشایی مغولان شدیداً مقاومت می‌کردند؛ لذا میزان خصومت و کینه فرمانروایان مغول نسبت به آن‌ها بسیار جدی بود و در این راه از هیچ تهدید و فریبی چشم پوشی نمی‌کردند^۵، از سوی دیگر می‌دانستند برای حاکمیت بر مصر باید سلطه خود را بر نواحی داخلی شام و سواحل دریای مدیترانه برقرار کنند و همه کشورهای عربی اسلامی شرق دریای مدیترانه را به اطاعت خود در آورند تا سرزمین مصر و شام را با هم داشته باشند و درهای مغرب عربی و اندلس که دروازه‌های غرب اروپا محسوب می‌شد به روی آن‌ها باز شود^۶ چندان که این هدف به عنوان خط مشی اصلی، سیاسی

۱. بیانی، ۳۳۳؛ مدرس رضوی، ۲۸.

۲. *وصاف*، ۸۳-۸۴.

۳. مرتضوی، ۷۸.

۴. شبارو، ۷۱ تا ۷۶.

۵. مرتضوی، ۸۲ - ۸۴.

۶. مقریزی، *خطط*، ۴۴۱/۱.

و نظامی در تمام دوران حکومت فرزندان هلاگو دنبال می‌شد. فتح نامه بغداد نیز بر اساس هدف فوق تنظیم شد و در آن، فتح بغداد و سقوط خلافت عباسی امری آسان جلوه داده شده است و درشت‌گویی با امرای ایوبی جهت توسعه امپراتوری مغول از ابتدا تا انتهای فتح نامه کاملاً مشهود است مانند: «فنحن مالکوا الارض شرقاً و غرباً و اصحاب الاموال سلباً و نهباً و آخذ کُلِّ سفینه غصباً فَمَيَّزُوا بعقولکم طُرُقَ الصَّوَابِ ...»^۱ حتی جمله پایانی نیز با عنایت به این منظور نوشته شده است «والسلام علی اهل السلام» و از بیان جملاتی مانند والسلام علیکم ورحمة الله ... خودداری شده است.

مقارن آمدن هلاگو به ایران، شام و الجزیره و مصر در دست سلاطین ایوبی بوده و شش شعبه از آنان در مِیَافارقین و حصن کیفا و کرک و حلب و حماه و حمص سلطنت می‌کردند، سلاطین و امرای ایوبی که از ایام سلطان صلاح‌الدین ایوبی حکومت مصر را در دست داشتند با آنکه از مدتی پیش گرفتار کشمکش با عیسویان اروپا و صلیبیون و جهاد با اقوام فرنگ بودند،^۲ اما پیوسته با یکدیگر و با افراد دیگر الجزیره و شام و سلاطین سلجوقی آسیای صغیر نیز خلاف و جدال داشتند و بر سر یک قلعه و یا یک قطعه زمین در تضعیف هم می‌کوشیدند و حتی کار نفاق در بین آن‌ها به جایی رسیده بود که مغول را به نابودی هم دیگر تشویق می‌کردند.^۳ بنابراین، ارسال «فتح نامه بغداد» در میان ملوک شام که هر امیری به طور مستقل عمل می‌کرد^۴ و بالقوه مستعد چنین نفاقی بودند، می‌توانست از عوامل مؤثر در تخریب روحیه و ایجاد تشویش و اضطراب باشد و اسباب ضعف سریع‌تر آن‌ها را فراهم سازد.

هلاگو تسلیم بی‌قید و شرط آن‌ها را خواست و هیچ راهی برای توبه‌کنندگان باقی نگذاشت «فنحن لانرحم من بکی و لا ترقُّ لمن شکى قد نزع الله من قلوبنا الرحمة فالویل کل الویل لمن

۱. وصاف، ۸۵.

۲. برای اطلاعات بیشتر نک: مایر، جنگهای صلیبی، ترجمه دکتر عبدالحسین شاهکار، ۱۳۷۱.

۳. جهت اطلاع بیشتر نک: طقوش، ۳۸۱ - ۳۸۳؛ شبارو، ۵۷ - ۶۰.

۴. مرتضوی، ۱۵۵؛ طقوش، همانجا؛ اختلافات داخلی ملوک شام از مظاهر جالب توجه نفاق و فساد جامعه اسلامی در عصر مغول محسوب می‌شود در این مورد تحریکات الملک المعظم علیه برادران خود و دشمنی الملک الکامل و الملک الاشرف و استمداد الملک الناصر صلاح الدین یوسف صاحب حلب و دمشق از هلاگو خان بر ضد دیگر ملوک ایوبی و روابط خائنانه و پنهانی بعضی از ایوبیان با مسیحیان صلیبی و دشمنی و عداوت ملوک ایوبی مصر و شام قابل ذکر است (مرتضوی، ۱۵۵).

لم یکن من حزینا و قد خربنا البلاد و ایتما الاولاد...»^۱.

هر چند، هنگامی که «فتح نامه» به امرای شام رسید جوابیه‌ای سراسر فحش و ناسزا دادند و نویسندگان را که آن همه آیات و امثال در نامه گنجانده بود به ریشخند گرفتند و قوم مغول را با عباراتی از این قبیل به مبارزت فرا خواندند^۲: «قولوا لکاتبکم الذی وَصَفَ مَقَالَتَهُ وَ صَنَّفَ رِسَالَةَ مَا قَصَّرَتْ بِمَا أَقْصَرَتْ...»^۳، اما در عمل دچار تفرقه شدند^۴.

۲. سقوط بغداد مرکز اسلام سنتی و عزم مغولان برای برانداختن سلاطین ایوبی و ملوک مصر که تنها قدرت و نماینده اسلام سنتی در برابر کشور گشایی مغولان بودند از سویی، و بذل عنایت هلاکو نسبت به مسیحیان نسطوری (به تأثیر همسر نسطوری مذهبش) از دیگر سو، به اروپائیان این امید و فرصت را داد که برای گرفتن انتقام شکست جنگ‌های صلیبی و شکستن سد مقاومت مجاهدین مصر و شام در صدد ایجاد روابط دوستانه با هلاکو و دربار ایلخانان باشند و مغولان را نسبت به لشگرکشی به شام و نبرد با پادشاهان آن تحریک و تشویق نمایند. متقابلاً هلاکو و کتبوقا، فرمانده مسیحی او، پس از درک اهمیت ایجاد اتحاد میان مغول، آرامنه و صلیبیان، همکاری با مسیحیان را بهترین راه برای شکست دادن اسلام یافتند^۵. بدین ترتیب پیروان متعصب مسیحیت برای خاتمه دادن به نفوذ و قدرت مسلمین که به مراتب بیش از مسیحیان به کمال علم و ایمان و صنعت و تمدن آراسته بودند، با مغولانی که از هر گونه قانون و قاعده انسانی بی‌بهره بودند، متحد شدند و هلاکو را بر ضد آخرین سنگر حکومت اسلامی تحریک کردند و حتی در فتح شام صلیبیان، حاکمان مسیحی ارمنستان در شرق مدیترانه مغولان را یاری کردند و بر همه امیران ایوبی سرزمین شام مسلط شدند^۶. در نتیجه این همکاری، دستگاه مسیحیت توانست امتیازات قابل توجهی کسب کند و سرزمین شام میان صلیبیان در ساحل و مغولان در مناطق داخلی تقسیم شود و سقوط شهر بغداد، حلب و دمشق در کنار ساحل شام از حوادث بزرگی بود که مشرق عربی اسلامی را به لرزه درآورد^۷. اما تلاش

۱. وصاف، ۸۴.

۲. مقریزی، خطط، ۴۱۶/۱ و ۴۱۷.

۳. وصاف، ۸۷.

۴. برای اطلاع بیشتر درباره جنگ‌های مغولان با سلاطین ایوبی نک: ابن العبری، ۲۷۱ - ۲۷۸.

۵. این امر بر دور اندیشی نظامی مغولان دلالت می‌کند حتی عده‌ای جنگ ایلخانان با ملوک شام را براساس انگیزه دینی مطرح کرده‌اند (شبارو، ۷۶).

۶. مقریزی، السلوک لمعرفة الدول الملوک، ۴۲۳/۱ و ۴۲۵.

۷. شبارو، ۶۹.

هر دو خطر (صلیبیان و مغولان) برای شکست پایه‌های تمدن اسلامی ناموفق بود.^۱ البته مغولان که از تمنیات و تمایلات اقوام مختلف به نفع کشورگشایی خود سود می‌بردند، در شهر حلب حتی به مسیحیان هم رحم نکردند، کلیساها را آتش زدند و بر در مساجد شراب پاشیدند.^۲ در واقع سخن اشرف موسی ایوبی هنگامی که خبر کشته شدن جلال‌الدین منکبرنی را در سال ۶۲۹ ه‍.ق به وی آوردند، محقق شد که گفت: «به من تبریک می‌گویید و خوشحالیید؟ به زودی به اشتباه خود پی خواهید برد. به خدا سوگند این فقدان سبب ورود مغولان به سرزمین‌های اسلامی می‌شود، خوارزمشاهیان مانند سدی بین ما و یاجوج و ماجوج بودند».^۳ متن «فتح نامه» نیز حاکی از تحقیر و توهین به مسلمانان و تقاربین آنان است تا حدی که کاتب آن برای تأمین مصلحت سیاسی مغولان، امرای مسلمان شام را «فاجر» خطاب می‌کند و در این میان مسلماً دشمنان اسلام سود می‌برند. به عنوان مثال در فتح نامه آمده است: «قد ثبت عندکم اننا الکفرة و ثبت عندنا انکم الفجرة ... دعائکم علینا لایستجاب».^۴

البته نباید فراموش کرد، هر چند رقابت با ملوک مصر و شام و اتحاد با ارامنه با هدف شکست دین اسلام صورت گرفت، اما از عوامل غیرمستقیم توجه ایلخانان به دین اسلام نیز محسوب می‌شود؛ بدین شرح که مغولان برای آنکه خود را به مسلمانان که قشر عظیم جامعه را تشکیل می‌دادند، نزدیک کنند و حربه جهاد با کفر را از آنان بگیرند و از پشتیبانی عامه برخوردار گردند، در «فتح نامه» از آیات قرآن بهره می‌بردند و خود را متظاهر به احساسات دینی و روحیه اخوت اسلامی نشان می‌دادند و کم‌کم همین امر و نیز عدم تعصب دینی و مذهبی فرمانروایان مغول^۵ بعدها موجب رونق اسلام در قلمرو پهناور ایلخانی در دروه غازان‌خان شد.

بررسی اهداف نگارنده «فتح نامه»

هر چند در جریان حمله دهشتناک مغول به ایران بسیاری از دانشمندان ایرانی برای حفظ جان خود از ایران هجرت کردند، اما آن دسته از اندیشمندان و مردان برجسته سیاسی که در قلمرو

۱. ساندرز، ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. ذهبی، ۱۲۵/۲؛ این تفری بردی، ۸۰/۷.

۳. اتغری بردی، ۲۷/۶.

۴. وضاف، ۸۵.

۵. جهت اطلاع بیشتر نک: ساندرز، ۱۷۱ ب.

ایلخانان ماندند، با آنکه مجبور به رعایت مصلحت زمانه و احتراز از تحریک خشم و بدگمانی فرمانروایان جدید بودند، تحت تأثیر وجدان ملی و مذهبی و در جهت احیای فرهنگ و تمدن اسلام و ایران و تأمین استقلال سیاسی و اجتماعی و تمهید استقلال مذهبی که مهم‌ترین عامل تعیین کننده در حیات تاریخی قوم ایرانی در عصر اسلامی محسوب می‌شد، تلاش نمودند. آنان از فضای باز فکری و مذهبی ایجاد شده که حاکی از تحوّل اجتماعی و دینی عمیق و از رونق افتادن بازار تعصّب و سیاست خشن مذهبی بود، در جهت رها شدن از ربقة نفوذ و سیطره سنتی بهره بردند.^۱ در نتیجه در بستر یک حرکت فرهنگی و علمی منسجم با تحمل ایلغار مغول توانستند دولت ایلخانی را در محیط مذهبی، اداری و سیاسی و اجتماعی ایران مستهلک سازند به گونه‌ای که کم‌کم دولت ایلخانی مشخصات ملی و تاریخی کاملاً ایرانی به خود گرفت.^۲ شایان ذکر است، در ایفای مسئولیت بسیار سنگین احیای فرهنگ و تمدن اسلام و ایران در عصر مغول یکی از افرادی که نقش بسیار مؤثری بر عهده داشت، خواجه نصیرالدین طوسی بود. حمایت از دانشمندان مسلمان، فعالیت‌های گسترده در زمینه‌های علمی، تقویت عنصر ایرانی، تحکیم پایه‌های مذهب تشیع ... گوشه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی وی می‌باشد.^۳

به تصریح منابع دست اول و معتبری چون *وصاف الحضرة* و *سفینه تبریز* و مجموعه مهم اسناد رسمی معروف به *فراید (فوائد) غیائی*، نگارنده «فتح نامه بغداد» خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند برجسته و فیلسوف و متکلم شیعی و شخصیتی ممتاز در دستگاه ایلخانی بود.^۴ بنابراین شایسته است با دقت در متن «فتح نامه» اهداف نگارنده این سند پیروزی بطور جداگانه بررسی شود.

اگر واقعاً فتح نامه بغداد منعکس کننده نظرات شخص خواجه بوده باشد، می‌توان گفت که وی توانسته با زیرکی و ظرافت خاصی در لابلای سیاست ارباب، تخویف و تهدید که مورد دلخواه مغولان بود و مغایرتی نیز با عقیده و قضاوت ایلخانان در اغلب این امور نداشت «صفات غیر انسانی» آنان را در یک سند مهم تاریخی به تصویر کشد و آن را برای آیندگان به یادگار نهد: آن‌ها اهل غیظ و سلطه و قتل و توبیخ و زجر و شکنجه، و فاقد رحم و شفقت‌اند، به صغیر

۱. مرتضوی، ۸۸.

۲. همو، ۸۵.

۳. یوسفی راد، ۲۴-۲۸؛ مدرس رضوی، ۱۱۰ تا ۳۳۰.

۴. درباره خواجه نصیرالدین طوسی نک: مدرس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.

و کبیر رحم نمی‌کنند، سرزمین‌ها را نابود و کودکان را یتیم می‌نمایند و در زمین تخم فساد و تباهی می‌افکنند.^۱

اما جواب امرای شام در این باره بسیار جالب است. آنان چون واژه‌های از ایلخانان نداشتند در آغاز جوابیه ضمن صلوات بر پیامبر(ص) بر تمامی صفات غیر انسانی مغولان صحه می‌گذارند و جملات کاتب نامه را تکرار می‌کنند، مثلاً درجایی خواجه می‌گوید «انا جندالله مخلوقون من سخطه...» و امرای شام در جواب نامه جندالله را حذف می‌کنند و می‌گویند: «بأنهم مخلوقون من سخط الله لا یرقون لشاک ... فد نزع الله الرحمة من قلوبهم ذلک من اکبر عیوبهم فهذه صفات الشیاطین لا صفات السلاطین...»^۲.

خانم ساجد آرسینی در مقاله «نامه به ملک ناصر» می‌نویسد: «چه مطالبی در نامه طوسی خطاب به ناصر مشاهده می‌شود و نقش تاریخ نویسان سلسله ایلخانی در ارسال این سند چیست. این «فتح‌نامه» به خاطر جنبه سیاسی و مذهبی‌اش دارای اهمیت است؛ چون طوسی یک فیلسوف شیعه است و در اتحاد سیاسی با مغول به سر می‌برد. هر چند رشیدالدین فضل الله و تاریخ نویسان دیگر درباره این حرکت طوسی سکوت اختیار کرده‌اند، ولی انتخاب سیاسی نصیرالدین طوسی زمانی معنی پیدا می‌کند که نتایج آن را برای تمدن و فرهنگ ایرانی می‌بینیم. بعد از سقوط بغداد، نصیرالدین طوسی با چند نفر دیگر به اوج قدرت رسیدند و در عرض چند سال یک قبیله اشغالگر را متمدن کردند و پایه‌های فرهنگ کلاسیک را برآوردند»^۳.

همچنین در این دوره به علت آزادی مذهبی اختلاف شیعه و سنی ظهور بیشتری یافت و با در هم شکستن سیطره نفوذ خلافت عباسی و محروم ماندن مذهب اکثریت از پشتیبانی دولت، زمینه مساعدی برای تحوّل طبیعی گرایش‌های مذهبی و تقویت مذهب شیعه بوجود آمد.^۴ یکی از اهداف مهم خواجه نصیرالدین طوسی نیز در طول زندگی پرفراز و نشیب‌اش، خدمت به مذهب تشیع بوده است و به عنوان یک متکلم شیعی کتاب‌هایی در کلام برای در اثبات حقانیت مذهب امامیه اثنی عشر تألیف نموده که پیوسته از متون مدرسی در کلام شیعه بوده است.^۵

۱. وصاف، ۸۴؛ آق سراپی، ۵۲.

۲. همو، ۸۶.

۳. آرسینی، «نامه به ملک ناصر»، مجموعه مقالات گردهم آبی علم و فلسفه، ۱۹۰-۱۹۱.

۴. مرتضوی، ۸۶.

۵. مانند تجریدالعقاید، قواعدالعقاید، و ... و رساله امامت خواجه که هنوز در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود -

بدین جهت در بررسی این فتح نامه یکی از موضوعات مورد توجه بعد مذهبی آن است. سؤال این است که چرا خواجه با امرای مسلمان شام که در مقابل تهدید صلیبیون جهان اسلام را نجات دادند، از جانب یک کافر (هلاگو) چنین سخن می‌گوید؟ و هدف وی سیاسی بوده است یا مذهبی؟

در بررسی متن نامه نمی‌توان جمله‌ای صریح یا روایتی از اهل بیت مبنی بر جانبداری خواجه از شیعه در مقابل اهل سنت (امرای شام) یافت، اما هنگامی که وی امرای شام را حرام خوار و بی‌ایمان، اهل بدعت و ضایع کننده سنت جمعه و جماعت می‌خواند. حسد، طغیان و فسق و عصیان را در میان آنان رایج و امرای ایوبی را فاجر خطاب می‌کند «لأنکم اکلتم الحرام وحنثتم الایمان و أظهرتم البدع و أضعتم الجمع و استجبتم الفسوق و العصیان و فشا فیکم الحسد و الطغیان فاستبشروا بالذله و الهوان»^۱ به نظر می‌رسد تلویحاً به این موضوع نیز اشاره می‌کند، زیرا جوابی که امرای شام به این ادعا می‌دهند روشنگر مقصود خواجه و قابل اعتناست «قلتم أننا اظهرنا البدع و أضعنا الجمع و نکسنا الایمان و استجبنا الفسوق و العصیان لا عرو أن کان فرعون مُدْکَرًا و کان لشریعة منکرًا، أمرنا بالاصول لانبالی بالفروع فنحن المؤمنون حقاً لا یداخلنا عیب و لا یُحاصِرنا ریب، القرآن علینا نزل ... تَحَقَّقْنَا تَنْزِيلَهُ و عَرَفْنَا تَأْوِيلَهُ ...»^۲ (گفتید ما اهل بدعت هستیم و سنت جمعه و جماعت را ضایع کردیم و ایمان ما ناقص است و به فسق و عصیان روی آوردیم، تعجبی ندارد که فرعون اندرز و پند دهد و حال آنکه خود منکر شریعت است! کسی که از اصول پیروی می‌کند نیازی به فروع ندارد. ما مؤمنان حقیقی هستیم و ... شک و تردید ما را فرا نگرفته است، قرآن بر ما نازل شده ... این جملات کاملاً نشانگر بحث مذهبی بین خواجه و امرای شام است و گویا امرای شام نیز می‌دانستند کاتب نامه خواجه است، زیرا در جایی از جوابیه، کاتب فتح نامه را مورد خطاب قرار می‌دهند «قولوا لکاتبکم الذی وَصَفَ مَقَالَتَهُ و صَنَّفَ رِسالته ما قَصَرَتْ بِما أَقْصَرَتْ، أَوْجَزَتْ و بَالَعَتْ و اللهُ، ما عندنا کِتَابُکَ أَلَّا کَصَرِیرِ بَابٍ ... لانک استخففت النعمة و استوجبت النقمة ... و ما انت الا کما قال القائل حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء ...»^۳.

-(بوسفی راد، ۲۸؛ مدرس رضوی، ۳۳۹ ب).

۱. و صاف، ۸۴.

۲. همو، ۸۶.

۳. همو، ۸۷.

همچنین در جایی از «فتح نامه» که خواجه امرای شام را به اطاعت در برابر خان مغول فرامی خواند، جمله «سَلِّمُوا إِلَيْنَا أَمْرَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْكَشِفَ الْغَطَا» به چشم می خورد که شاید برگرفته از متون دعایی شیعیان باشد، هر چند که امرای شام به آن جواب داده اند و گوینده را به تمسخر گرفته اند که: «هَذَا كَلَامٌ فِي نِظْمِهِ تَرْكِيكٌ وَ فِي سَبْكِهِ تَشْكِيكٌ لَوْ كَشَفَ الْغَطَا وَ نَزَلَ الْقَضَا»^۱ ولی باید با احتیاط بدان نگریست.

اما از همه این موارد مهمتر، باید به جمله صاحب و صاف هنگامی که جوابیه امرای شام را نقل می کند، توجه نمود. وی می نویسد: «از بلاد حلب این مکتوب رداً علیهم در جواب تصدیق کردند مُنبَعی از ثبات جاش [دل، قلب] و رسوخ اعتقاد و تهدید به میعاد قتل و جهاد...»^۲ و این جمله حاکی از بحث مذهبی و اعتقادی ما بین خواجه و امرای شام است.

متن «فتح نامه بغداد» به انشاء خواجه نصیرالدین طوسی

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْلَمُ الْمَلِكُ النَّاصِرُ أَنَّنَا نَزَلْنَا بَغْدَادَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ فَاسْتَأْسَرْنَا مَا لِكْهَا وَ سَتَّلْنَا وَسَائِلَ فِينَا وَ نَدِمَ وَ اسْتَوْجَبَ مِنَّا الْعَدَمَ وَ ضَنَّ بِالْمَالِ قَالَ بِهِ الْأَمْرَ إِلَى مَا آلَ وَ اسْتَبَدَلَ نَفَيسَ نَفْسِهِ نَفُوساً نَدِيَّةً خَسِيسَةً وَ كَانَ ذَلِكَ ظَاهِراً فَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَ قَدْ قَالَ الْقَائِلُ إِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ وَ نَحْنُ فِي الْأَسْتِزَادَةِ أَمَا بَعْدُ يَعْلَمُ الْمَلِكُ النَّاصِرُ وَ سَيْفُ الدِّينِ بِنُ يَغْمُورَ وَ عَلَاءُ الدِّينِ الْقَشِيمِرِيُّ وَ سَائِرُ أَمْرَاءِ الشَّامِ وَ الْأَجْنَادِ أَنَّا جُنْدُ اللَّهِ خَلَقْنَا مِنْ سَخَطِهِ وَ سَلَّطْنَا عَلَى مَنْ حَلَّ عَلَيْهِ غَضَبُهُ فَلَكُمْ بِمَنْ مَضَى مُعْتَبَرٌ وَ مِمَّنْ قَتَلْنَاهُ مُزْدَجَّرٌ فَاتَّعَظُوا بِغَيْرِكُمْ وَ سَلِّمُوا إِلَيْنَا أَمْرَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْكَشِفَ الْغِطَاءُ يَحِلُّ عَلَيْكُمْ مِنَّا الْخَطَا فَنَحْنُ لَأَرْحَمَ مَنْ بَكَا وَ لَأَبْرَقُ لِمَنْ شَكَا قَدْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قُلُوبِنَا الرَّحْمَةَ فَالْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ حِزْبِنَا وَ قَدْ خَرَبْنَا الْبِلَادَ وَ ابْتَمْنَا الْأَوْلَادَ وَ أَظْهَرْنَا فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ فَعَلَيْكُمْ بِالْهَرَبِ وَ عَلَيْنَا بِالطَّلَبِ فَآيُّ أَرْضٍ تُحْوِيكُمْ وَ آيُّ بِلَادٍ تُأْوِيكُمْ فَمَا لَكُمْ مِنْ سِيُوفِنَا خَلَاصٍ وَ لَامِنْ سِهَامِنَا مَنَاصٍ خِيُولُنَا سَوَابِقُ وَ سِيُوفُنَا قَوَاطِعُ وَ سِهَامُنَا خَوَارِقُ وَ لَتَوُوتُنَا سَوَاحِقُ قُلُوبُنَا كَالْجِبَالِ وَ عَدَدُنَا كَالرَّمَالِ فَمَنْ رَامَ أَمَانَنَا سَلِمَ وَ مَنْ رَامَ خَرَبَنَا نَدِمَ مُلْكُنَا لَا يُرَامُ وَ جَارُنَا لَا يُضَامُ فَإِنْ أَنْتُمْ قَبِلْتُمْ شَرْطَنَا وَ أَطَعْتُمْ أَمْرَنَا كَانَ لَكُمْ مَا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ مَا عَلَيْنَا وَإِنْ أَنْتُمْ خَالَفْتُمْ وَ أَبَيْتُمْ وَ عَلَى بَغْيِكُمْ تَمَادَيْتُمْ فَلَا تَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ وَ

۱. همانجا.

۲. و صاف، ۸۵ و ۸۶.

ذَلِكَ بِمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ فَقَدْ أَعْدَرْتُمْ أَنْذَرَ وَ أَنْصَفَ مَنْ حَذَرَ فَالْخُصُوفُ بَيْنَ أَيْدِينَا لَا تَمْنَعُ
وَالْعَسَاكِرُ لِقِتَالِنَا لَا تُرَدُّ وَ لَا تَدْفَعُ وَ دُعَائِكُمْ عَلَيْنَا لَا يَسْتَجَابُ وَ لَا يَسْمَعُ لِأَنَّكُمْ أَكَلْتُمْ الْحَرَامَ وَ حَنَنْتُمْ
الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرْتُمْ الْبِدْعَ وَ أضعْتُمْ الْجَمْعَ وَ أَسْتَجَبْتُمْ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ وَ فشا فِيكُمْ الْحَسَدُ
وَ الطُّغْيَانَ فَاسْتَبَشِرُوا بِالذِّلَّةِ وَ الْهَوَانِ فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهَوْنِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ وَ «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^١ وَ قَدْ ثَبَتَ عِنْدَكُمْ أَنَّ
الْكَفْرَةَ وَ ثَبَتَ عِنْدَنَا أَنَّكُمْ الْفَجْرَةَ فَسَلَطْنَا عَلَيْكُمْ مِنْ بِيَدِهِ أُمُورٌ مُدْبِرَةٌ وَ أَحْكَامٌ مُقَدَّرَةٌ فَعَزَّيْزُكُمْ
لَدَيْنَا ذَلِيلٌ وَ كَثِيرُكُمْ عِنْدَنَا قَلِيلٌ الْوَيْلُ وَالْخَوْفُ لِمَنْ هُوَ بَيْنَ أَيْدِينَا طَوِيلٌ وَ الْأَمْنُ وَ الْعَفْوُ لِمَنْ لَهُ
إِلَيْنَا سَبِيلٌ فَتَحْنُ مَالِكُ الْأَرْضِ شَرْقاً وَ غَرْباً وَ أَصْحَابُ الْأَمْوَالِ سَلْباً وَ نَهَباً وَ أَخَذْنَا كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً
فَمَيَّرُوا بِعُقُولِكُمْ طُرُقَ الصَّوَابِ وَ أَسْرِعُوا عَلَيْنَا بِرَدِّ الْجَوَابِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَضِرَّ الْكَفْرَةَ نَارَهَا وَ تَرُونَ
شَرَارَهَا وَ تَحْطُّ أَوْزَارَهَا وَ لَا يَبْقَى مِنْكُمْ بَاقِيَةٌ وَ تُصْبِحُ الْأَرْضُ مِنْكُمْ خَالِيَةً فَتُدْهَوْنَ مِنْهَا بِأَعْظَمِ دَاهِيَةٍ
وَ مَا أَدْرِيكَ مَا هِيَ نَارٌ حَامِيَةٌ وَ لَمْ تُبْقِ لَكُمْ جَاهاً وَ لَاعِزاً وَ لَا تَجِدُونَ مِنْهَا كَهْفاً وَ لَاحِرِزاً وَ يُنَادِي
عَلَيْكُمْ مُنَادِي الْفَنَاءِ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً قَدْ أَنْصَفْنَاكُمْ إِذْ أَرْسَلْنَاكُمْ فَرُدُّوا
جَوَابَ الْكِتَابِ قَبْلَ حُلُولِ الْعَذَابِ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ فَكُونُوا عَلَى أَمْرِكُمْ بِالْمُرْصَادِ وَ عَلَى جَادَتِكُمْ
مِنْ إِقْتِصَادٍ فَإِذَا قَرَأْتُمْ كِتَابَنَا هَذَا فَاقْرَؤُوا أَوَّلَ النَّحْلِ^٢ وَ آخِرَ صَادٍ^٣ وَ نَحْنُ قَدْ نَثَرْنَا جَوَاهِرَ الْكَلَامِ
وَ الْجَوَابِ كَمَا يَكُونُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ السَّلَامِ.

جوابیه امرای شام

وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^٤ وَ وَقَفْنَا - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ عَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ - عَلَى كِتَابِ
وَرَدٍ مُخْبِرٍ عَنِ الْخَضْرَاءِ الْأَيْلَخَانِيَّةِ وَ ألسُنَةِ السَّلْطَانِيَّةِ بِصَرِّهَا اللَّهُ رُشْدَهَا وَ صَيِّرَ الصَّحِيحَ مَقْبُولاً

١. الشعراء، ٢٦/٢٢٧.

٢. سورة النحل، ١/١٦: أتى أمر الله فلا تستعجلوه ...

٣. سورة الصاد، ٨٨/٣٨: وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ.

٤. آل عمران، ٣/٢٦.

عندها بأنهم مخلوقون من سخط الله مسألون على من حلّ عليه غضبه لا يرقون لشاكٍ ولا يرحمون عبدةً باكٍ قد نزع الله الرحمة من قلوبهم وذلك من أكبر عيوبهم فهذه صفات الشياطين لصفات السلاطين كفى بهذه الشهادة لكم واعظاً وبما وصفتكم به أنفسكم ناهياً و رادعاً يا أيها الكافرون لا أعبد ما تعبدون في كل كتاب لعنتم وبكل قبيح وصفتكم وعلى لسان كل رسول ذكركم و عندنا خبركم من حيث خلقتم وأنتم الكفرة كما زعمتم ألعنة الله على الظالمين قتلتم أننا أظهرنا البدع و اضعنا الجمع و نكثنا الأيمان و استجبنا الفسوق والعصيان لا غرو أن كان فرعون مذكراً و كان للشريعة منكرأ أمرنا بالأصول لا نبالي بالفروع فنحن المؤمنون حقاً لا يداخلنا عيب و لا يحاصرنا ريب القرآن علينا نزل والرب رحيم بنا لم يزل تحققتنا تنزيلة و عرفنا تأويله إنما النار لكم خلقت و لجلودكم «أضرمت إذا السماء انفطرت و إذا الكواكب انتثرت و إذا البحار فجرت و إذا القبور بغيرت علمت نفس ما قدمت و أخرت»^١ و العجب العجب تهديد اللبث باللتوت و السباع بالضباع و الكماء بالقراع خيولنا برقية و لتوتنا مصرية و أسياقنا يمانية و أكتافنا شديدة المضارب و وصفها في المشارق و المغرب فمرسانا لبث إذا ركبت و أفراسنا لواحق إذا طلبت و سيوفنا قواطع إذا ضربت و لتوتنا سواحق إذا نزلت جلودنا دروغنا و جواشينا صدورنا لا يصدع قلوبنا بتشديد و جمعنا لا يراع بتهديد بقوة العزيز الحميد لا يهولنا تخويف و لا يزعجنا ترحيف إن عصيناكم فتلك طاعة و إن قتلناكم فنعيم البضاعة و إن قتلنا فبيننا و بين الجنة ساعة قتلتم قلوبنا كالجبال و عددنا كالرمال فالقصاب لا يهوله كثرة الغنم و كثير الحطب يكفيه قليل الضرم أيكون من الموت فرارنا و على الدل قراؤنا لأساء ما تحكمون الفرار من الدنيا لا المنايا فهجوم المنية لدينا غاية المنية إن عشنا سعيداً و إن متنا شهيداً ألا «إن حزب الله هم الغالبون»^٢ أبعد أمير المؤمنين و خليفه رسول رب العالمين تطلبون منا طاعة لا سمعاً لكم و لا طاعة إن الشوق الى اللحاق به لكاف عن مطمع يضربنا و تخيل يغرننا تطلبون أنا نسلم اليكم أمرنا من قبل أن ينكشف الغطا و يدخل علينا منكم الخطأ هذا كلام في نظمه تركيب و في سلكه تشكيك لو كشف الغطا و نزل القضا لبان من أخطأ أكفر بعد إيمان و نقض بعد إيمان و تكذيب بعد إيمان و طاعة أو ثاب و اتخاذ

١. الانفطار، ١/٨٢-٥.

٢. المائدة، ٥٤/٥: فإن حزب ...

رَبِّ ثَانٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا»^۱
قُولُوا الْكَاتِبِ كَمَا الَّذِي وَصَفَ مَقَالَتَهُ وَ صَنَّفَ رِسَالَتَهُ مَا قَصَّرَتْ بِمَا أَقْصَرَتْ أَوْجَزَتْ وَ بِاللَّغْتِ وَ اللَّهُ مَا
عِنْدَنَا كِتَابٌ إِلَّا كَصَرِيرٍ بَابٍ أَوْطَيْنِ دُبَابٍ لِأَنَّكَ اسْتَخَفَّضْتَ النِّعْمَةَ وَ اسْتَوْجَبْتَ النِّقْمَةَ سَنَكْتُبُ مَا
قَالُوا وَ نَمُدُّ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ مَدَدًا وَ تَلْعَبُ بِالْمُكَاتِبَةِ وَ التَّهْدِيدَاتِ الْكَادِبَةِ مَا كَانَ الْغَرَضُ إِلَّا إِظْهَارُ
بِلَاغَتِكَ وَ إِعْلَامُ فَصَاحَتِكَ وَ مَا أَنْتَ إِلَّا كَمَا قَالَ الْقَائِلُ حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ كَتَبْتَ
«سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۲ لَكَ هَذَا الْخِطَابُ وَ سَيَأْتِيكَ الْجَوَابُ «اتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا
تَسْتَعْجِلُوهُ»^۳ الْمَلِكُ النَّاصِرُ وَ يَغْمُورُ وَ غَلَاءُ الدِّينِ الْفُشِيْمِيُّ وَ سَائِرُ أَمْرَاءِ الشَّامِ وَ الْأَجْنَادِ لَا
يُحَادُونَ الزَّنَادَ وَ يَنْتَظِرُونَ صَهِيلَ الْجِيَادِ وَ التِّصَاقَ الْبِدَادِ بَلْ تَذَرُوا السَّعَى إِلَى الْجِهَادِ وَ الْإِصَالِ
إِلَى جَهَنَّمَ وَ بَيْسَ الْمِهَادِ وَ ضَرْبَ اللَّيْمِ بِالصَّمَامِ الْحِدَادِ وَ كَلِّهْمُ يَقُولُونَ إِذَا كَانَ لَكُمْ بِالْحَرْبِ
سَوَاعِدُ سَمَاحَةٍ وَ لَدَيْكُمْ هَذِهِ الْفَصَاحَةُ وَ الْحَاجَةُ إِلَى قِرَائَةِ آيَاتِ وَ تَصْنِيفِ حِكَايَاتِ وَ تَلْفِيْقِ
مُكَادِبَاتِ وَ هَا نَحْنُ مُؤَخَّرُ الصَّفْرِ مَوْعِدُنَا أَلْسَحَرُ وَ يُعْجَلُ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ الظَّفَرَ وَ نَحْنُ مَا نَثَرْنَا
جَوَاهِرَ الْكَلَامِ وَ مَا قَعَدْنَا مَقَامَ الْمَلَامِ بَلْ قُلْنَا مَا حَضَرَ وَ نَعْتَدِرُ مِنْ عَى وَ حَضَرَ وَالسَّلَامُ.

کتابشناسی

- آژند، یعقوب، «تاریخ /تاریخننگاری ایران»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل،
تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۶، ۱۳۸۰.
- آق سراپی، محمود بن محمد، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار*، به کوشش عثمان
توران، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳.
- ابن طقطقی، ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن طباطبا العلوی، *الفخری فی الآداب السلطانیة*،
قاهره، ۱۳۵۷ / ۱۹۸۳.
- ابن العبری، غریغوریوس *ابوالفرج بن هارون الملطی*، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور
و حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ابن الفوطی، کمال الدین عبدالرزاق، *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه*، به کوشش مصطفی جواد،
بغداد ۱۳۵۱ / ۱۹۳۲.

۱. مریم، ۹۰/۱۹.

۲. الشعراء، ۲۲۷/۲۶.

۳. النحل، ۱/۱۶.

- ابن تغری بردی، ابو محاسن جمال الدین یوسف، *النجوم الزهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج ۱۳، ۱۹۲۹-۱۹۵۲.
- ابن شاکر، فخر الدین محمد بن شاکر، *فوات الوفيات*، ج ۵، تحقیق احسان عباس، بیروت ۱۹۷۴.
- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۳، ۱۳۵۷-۱۳۶۷.
- بیهقی، ظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق)، *دره الاخبار*، ترجمه ناصرالدین بن خواجه عمده الملک منتخب الدین، به کوشش محمد شفیع لاهوری لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۳۵۸ ق.
- پورجوادی، نصرالله، *مجموعه مقالات گردهم آیی علم و فلسفه در آثار خواجه نصیرالدین طوسی*، مرکز نشر تهران، دانشگاهی، ۱۲۷۵.
- تبریزی، ابوالمجد محمد بن مسعود، *سفینه تبریز*، تاریخ کتابت ۲۳-۷۲۱.
- تویسرکانی، قاسم، «*کارهای سیاسی خواجه نصیرالدین و هدف وی*» یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۳۶ ش.
- جوزجانی، منہاج سراج، *طبقات ناصری*، به کوشش عبدالحی قندهاری، کابل ۴۳-۱۳۴۲.
- جوینی، علاءالدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد، *تاریخ جهانگشا*، نشر محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن ۱۳۲۹-۱۹۱۱.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *سرزمین‌های اسلامی*، ۱۳۶۸.
- ذهبی، شمس الدین ابوعبدالله، *دول الاسلام*، حیدرآباد دکن، ۵-۱۳۶۴ ق.
- رضانی فرد، حسین، *مدیریت سیاسی از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی*، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ج اول، ۱۳۸۴.
- ساندرز، ج ج، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- سیکی، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن ابی الحسن علی شافعی، *طبقات الشافعیه الکبری*، به اهتمام محمد اطناحی و محمد الحلو، ۱۰ جزء، مصر، ۷۶-۱۳۶۴.
- سیوطی، جلال الدین، *تاریخ خلفا*، مکتبه التجاریه، قاهره، ۱۳۷۱-۱۳۶۴.
- شبارو، عصام محمد، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آن‌ها در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- شوشتری، سید نورالله، *مجالس المومنین*، کتابفروشی تهران، اسلامی، ۱۳۵۴.
- شیرازی، عبدالله بن فضل، *تاریخ و صاف*، بمبئی، ۱۲۶۹-۱۸۵۲.
- صفا، ذبیح الله، (گردآورنده) *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران، ۱۳۳۵.
- ، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۵۶.
- صیاد، فؤاد عبدالمعطی، *المغول فی التاریخ*، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۹۸۰.

- طقوش، محمد سهیل، دولت / تیویان، به ترجمه عبدالله ناصر طاهری، قم، ۱۳۸۰.
- مایر، هانس ابرهارد، تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمه دکتر عبدالحسین شاهکار، انتشارات دانشگاه شیراز، ج اول، ۱۳۴۱.
- مدرس رضوی، محمد تقی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ تهران، دیبا، ۱۳۸۳.
- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، دانشکده ادبیات و تبریز، علوم انسانی، ۱۳۵۸.
- مقریزی، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی، السلوک لمعرفة الدول الملوک، به کوشش محمد مصطفی زیاده، قاهره ۱۳۵۳ / ۱۹۳۴.
- المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاثار، به کوشش خلیل المنصور، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۸.
- همدانی، رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ۱۳۶۷.
- یوسفی راد، مرتضی، اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دفتر تبلیغات قم، اسلامی، ۱۳۸۰.